

شوش و بیروت در آینه نگرش اخوان ثالث و نزار قبانی

دکتر ماه نظری^۱، کبری اسدی^۲

منصوره بصیرپور^۳



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۵/۱۳

چکیده

اهمیت زاد و بوم، توجه به منطقه‌ای تاریخی و اصولاً عنایت داشتن به سرزمینی که شاعر یا نویسنده در یکی از ابعاد زندگی‌اش از آن به نیکی یا بدی یاد می‌کند. موضوعی است که در طول تاریخ به آن توجه فراوان شده است.

نزار قبانی شاعر نوپرداز عرب و اخوان ثالث از شاعران معاصر ایران، به بیروت و شوش، در نهایت عظمت، با چشمی اشکبار نگریسته‌اند.

هر دو شاعر با زبانی گویا، آهنگین و لحنی آمیخته با تأسف و تحسر به دوران بسامان و آبادان و ویرانی این دو سرزمین پرداخته‌اند.

مقایسه این دو اثر با تکیه بر نگرش و گزینش اخوان در شهر شوش و نزار قبانی در شهر بیروت و علت اهمیت این دو مکان در نظر آنان به وجه اشتراکات و دقیقه‌های ادبی در دو قصیده پرداخته ایم.

کلید واژه‌ها: اخوان، شوش، نزار، بیروت، ادبیات تطبیقی.

۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران. nazari113@yahoo.com

۲ - دانشجوی کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

۳ - دانشجوی دکترا تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، کرج، ایران.

مقدمه

شاعران و نویسندگان بسیاری در حوزه ادبیات ملی و میهنی قلمفرسایی کرده‌اند. زادگاه و شهری را به سبب موقعیت خاصه فرهنگی، تاریخی، عاطفی و... دست مایه کار خویش قرار داده‌اند و این ستایشگری‌ها پیشینه‌ای دیرینه دارد که در متون نظم و نثر ملل مختلف فراوان به نمونه‌هایی از آن می‌توان برخورد. اما مقایسه میان دو شعر شوش (اخوان)، بیروت (نزار قبانی) ظاهراً امری است که باید در قلمرو ادبیات تطبیقی مورد بررسی قرار گیرد. از آنجایی که موضوع ادبیات تطبیقی عبارت است از «پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال، به طور کلی ارائه نقشی که پیوند تاریخی در تأثیر و تأثر داشته است چه از جنبه‌های اصول فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲) مورد نظر است. در این مقاله تنها با تکیه بر نوع نگرش اخوان و نزار قبانی دو شاعر شیفته و عاشق با روحيات متفاوت به بیان پاره‌ای از شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اشعار مربوط به دو شهر شوش و بیروت، پرداخته خواهد شد.

حال باید دید چه وجوه اشتراک و افتراقی میان این دو شعر وجود دارد؟

تا چه اندازه کار این شاعران ارزش ادبی دارد؟

و چرا این مکان‌ها، مورد توجه قرار گرفته است؟

پیشینه

عشق به وطن، یا توجه به منطقه‌ای تاریخی که در گذرگاه روزگار دست خوش حوادثی قرار گرفته و دست چپاول بیگانگان سبب ویرانی آن شده از دیرباز مورد توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان بوده است که به اوضاع سیاسی - اجتماعی،

معاصر، اوج توجه به وطن و وطن پرستی در شعر بهار به چشم می‌خورد به نحوی که او را شاعر وطن می‌نامند.

به هوش باش که ایران تو را پیام دهد تو را پیام به صد عزّ و احترام دهد
 نسیم صبح که بر سرزمین ما گذرد ز خاک پاک نیاکان تو را سلام دهد
 (بهار)

جلوه وطن در شعر انتقال پاره‌ای از احساسات زیبای شاعر را نسبت به زادگاه و وطن بر دوش می‌کشد. چنان که شعر اخوان و نزار قبانی نیز منعکس کننده اوج احساس، عاطفه و شاعرانگی، در ستایش وطن می‌باشد.

۱- اخوان

ایران را دوست دارد و پای بند سنت‌ها و فرهنگ ایرانی است. به گذشته‌ی ایران کهن افتخار می‌کند. حس تفاخرش تا حدودی برگرفته از تعصبات ملی گرایانه و وطن پرستی است که هر شخصی نسبت به قلمرو زندگی خویش دارد. چکامه شوش اخوان یکی از بلندترین سروده‌های او به شمار می‌آید که در سال‌های ۴۹ تا ۵۳ سروده است. طبق سالشماری که درباره اخوان نوشته شده است او در سال ۴۸ به خوزستان رفت. شوش بخشی از قلمرو زندگی احساسی اخوان است قصیده «تو رای کهن بوم و بر دوست دارم» مبین تعصبات ملی گرایانه او است. در این قصیده تک تک افتخارات ایران را بر می‌شمرد و با ردیف «دوست دارم» پیوند می‌دهد تا طنین مهر و علاقه خویش را ژرفا بخشد. رویکرد او به تاریخ و فرهنگ ایران در شعر «میراث» نمایان تر می‌شود. چنان که «پوستین کهنه» را یادگاری ارزشمند می‌داند که از گذشته‌ها و نیاکان حرف‌ها دارد و هیچ جامه زربفتی به پاکی آن نیست «او از سردلسوزی میراث نیاکان خود را بر دوش می‌گیرد تا آن را پاک و منزّه در اختیار آیندگان قرار دهد.» (محمدی

آملی، ۱۳۷۷: ۱۳۹)

کو، کدامین جبّه زربفت رنگین می‌شناسی تو / کز مرقع پوستین کهنه‌ی من پاکتر
باشد / با کدامین خلعتش آیا بدل سازم /

که م نه در سودا ضرر باشد (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۴۵)
در چارچوب این قصیده، «پوستین کهنه» در ردیف «سمبل‌های شخصی» قرار
می‌گیرد که «زمینه فرهنگی» دارد. نیز در قصیده شکوهمندی، اوج افتخارات ملی
خویش را در کهن الگوی شوش به تصویر می‌کشد و به ستایش برمی‌خیزد.

۱-۱- شوش مرز میان حقیقت و افسانه

در همین سفر از شوش دیدن کرده و ذوق هنری او با دیدن بنای تاریخی شوش
جریحه دار گشته است. می‌گوید: «دچار تضادی عمیق شدم. زیرا شوش افسانه‌ای و
نگین تاریخ با اشارات تصورات با آن جلال و زیبایی باستان را در خرابه‌های اسف‌انگیزه
امروزی جستجو می‌کرد. قصرهایی بسیار عظیم و شگفت آور گذشته را در ته ستون‌ها
و سنگپاره و غیره. دیدن اوضاع فعلی و اندیشیدن درباره‌ی گذشته این شهر بنا به اسناد -
روشن‌ترینشان تورات - بود که مرا به سرودن این شعر وا داشت.» (همان: ۱۶۹-۱۷۰)
به این ترتیب اخوان با خواندن و شنیدن شکوه و زیبایی شوش به وجد می‌آمده اما
با دیدن آن شهر، شوق و شعفش به یأس بدل شده است. یأس گویی در وجود اخوان
ریشه دوانده است.

اشک او در برابر شاهشهری با جلال و هیبت افلاکی و خاکی که بر مدار راستی‌ها
و درستی‌ها بود می‌چکد و اکنون دیدنی که با شنیدن‌ها بسیار فاصله دارد.

شوش را دیدم / دیدنی اما چه دیدن، وای....

(همان: ۱۶۶)

اخوان در افکار شاعرانه، خویش رؤیاهای شیرین گذشته ابرشهر شوش را با افسوس و دلمردگی مرور می‌کند و می‌گوید:

با جلال و هیبت اما خاک و خون فرجام / گنگ و مبهم لحظه‌هایی بی تداوم را به یاد آرد.

(اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۱۶۶)

به این ترتیب می‌بینیم که خاستگاه مکان (شهر شوش) در این قصیده از یک سو حقیقت است و از سوی دیگر به افسانه‌ها پیوسته است، زیرا همان‌طور که اشاره شد از شوش "دانیال و بخت بیدارش و... سخن‌هایی شنیده که بیانگر شوکت و جلال و هیبت آنها بوده است. به طور طبیعی زمانی که از نزدیک با شوش امروز مواجه می‌شود شنیده‌ها را افسانه می‌پندارد. آری در افسانه‌ها است که:

شوش را، این شهره شهر باستان را با همه شوکت / چون نگینی پر تالوئ دیده
بر انگشتر مشرق / این اتاقه‌ی اورمزدی، تاج هفت امشا سپندی را / دیده در اوج
درخشش بر سر مشرق / دانیال از بخت بیدارش / این زمستانگه در نستوه و ستوار
کیانی را / کوتوال ایمنها دیده، در رؤیای گلبارش....

(همان: ۱۶۶)

با این حال باز هم از آن دوردست خواب و افسانه خوب می‌درخشد

۱-۲- تاریخ و فرهنگ

مهم‌تر از هر موضوعی حتی مکانی خاص، توجه ملی‌گرایانه اخوان، به تاریخ و فرهنگ گذشته است، تاریخ همان دانایی است که گواه چند و چون هاست اخوان اکنون با دیدن شوش از "شکوه و شوکت پارینه، عظمت دوره ساسانیان و زنجیر عدل نوشیروان، از دژ ویرانه تاریخ" سخن می‌گوید:

با خط خوانای تاریخ اینچنین دیدم / او پسندیدم / بر رواق و طاق تقویم ابد مکتوب

فرهنگی، تاریخی، انتقادی یا مربوط به حالات روحی و درونی شاعر است یا لحن مفاخره آمیزی که ترکیبات سخته و منجسم را می‌طلبد تا یادآور عظمت ایران کهن باشد.

۱-۳-۱- واژگان (عنصر اصلی در زبان)

اخوان با توجه به نوع شعر (نوشته) خویش، واژگانی را بر می‌گزیند که به راحتی بتواند احساس خویش را منتقل کند. زمانی که از سیاست سخن می‌گوید هنرمندی او در انتخاب کلمات و جانشین کردن آن‌ها در بند بند کلام است که موقعیت موجود را گزارش می‌دهد و فضای سیاسی را ترسیم می‌کند.

سیمین بهبهانی، اخوان را فضا ساز و حالت آفرین خوب معرفی می‌کند و رمز موفقیت او را در به کار بردن کلمات صریح، روشن و توصیف دقیق صحنه‌ها، انتخاب واژگان لازم برای زمان و مکان می‌داند و می‌گوید: اخوان در القای عواطف و حالات شاید در میان معاصران نظیری نداشته باشد. (تلخیص از: سیمین بهبهانی، ۱۳۸۶: ۷۱-۷۲)

۱-۳-۲- لحن و زبان عاطفی

در وهله‌ی اول نحوه‌ی گزینش کلمات است که پایه‌های اولیه‌ی زبان یک شعر را می‌سازد زبان اخوان در شعر شوش زبانی عاطفی است که با لحنی حسرت آمیز و انتقادی بیان می‌شود. و این زبان عاطفی دو وجه دارد وجهی که در بردارنده عظمت و تفاخر همراه غرور است و از سوی دیگر آمیزه‌ای از خشم، افسوس و یأس... است. در این شعر لحن حسرت آمیز و پردرد برجسته تر است تنها در آغاز قصیده است که با زبان عاطفی غرور آمیز و فاخر، پر صلابت مواجه ایم. حال اگر زبان عاطفی را برای شعر شوش به کار ببریم پر بیراه نرفته‌ایم به جرأت می‌توان گفت که اخوان در همه‌ی اشعار خویش اعم از این که از سیاست سرچشمه گرفته یا از تاریخ و فرهنگ

دکتر زرین کوب معتقد است: «زبان اخوان با آنکه گه گاه از ناهنجاری‌ها و خشونت‌هایی که شاید از نوسان بین جد و هزل یا کهنه و نوناشی است، خالی نیست، غالباً صلابت مردانه‌ای دارد که شایسته‌ی زبان یک فرهنگ است.»

(زرین کوب، ۱۳۹۰: ۲۵۱)

نسل بدبختی که ما یا نیم / وارث ویران قصور و قصه‌ی اجداد /

(اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۹)

در ابیات بالا، علاوه بر آهنگی که از قرار گرفتن تک تک کلمات بر می‌خیزد. در کلمات «وارث» «قصور» و «اجداد» و «ما» سخن از یک وارث، یک جد و یک قصر و یک قصه نیست، بلکه شاعر فرازمان و فرامکانی را خواستار است تا هر خواننده و شنونده‌ای در هر زمانی و حتی اکنون که دیگر اخوان نیست خویش را وارث ویران قصور قصه‌ی اجداد بداند و احساس تعلق کند.

۱-۳-۴- گنجایش زبان اخوان

با این اوصاف اگر در ژرف ساخت جملات و واژگان شعر شوش نگاهی بیفکنیم خواهیم دید که زبان شعر اخوان، در این شعر از سویی رنگ تاریخ دارد و از سویی دیگر رنگ زمانه و ظرفیت زبان شعر اخوان تمام ادوار شعر را صمیمانه در بر می‌گیرد. او به حقیقت روایتگر تاریخ و اوضاع اجتماعی- سیاسی دوران خویش است.

چنان که ابراهیم گلستان (درمجله بخارا) لفظ «نقال» را برای او به کار می‌برد و می‌گوید: «نقالی که جزء‌های اصلی حال و هوای جهان را جزء به چشم خویش نمی‌دیده نقالی با زبانی زیرک و زبیل و برگزیننده و گاهی که پاش می‌افتاد، بازیگر

تکرار مصوت بلند «آ» و صامت «ه» بیانگر آه و ناله شاعر است، در حالی که در بیان شکوه و عظمت شهر شوش از واج "ش" مدد می‌گیرد و می‌سراید: "شوش را، این شهر، شهر باستان را با همه شوکت...." زیرا «نغمه‌ای که از تکرار حروف ایجاد می‌شود» جلوه‌ای دیگر از موسیقی شعر است و عاملی در رستاخیز کلمات هستند»

(شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸: ۱۰)

تکرار صامت «ش» در کنار کلماتی که حاکی از شکوه و افتخارات هستند این عظمت و بزرگی شوش را می‌رساند.

«در شعر شوش به طور جد خبری از تصویر و تصویر سازی نیست ابزار دست اخوان بهره‌گیری مناسب از موسیقی است، موسیقی در شعر شوش اخوان بسیار چشمگیر است و سیمین بهبهانی او را استاد این کار دانسته درین باره می‌گوید: «اخوان برای ایجاد تخیل بیشتر، از موسیقی وزن و قافیه، حرکت‌ها و سکون‌های پر تقطیع، طنین واژه‌ها و.... استفاده می‌کند.» (سیمین بهبهانی، ۱۳۸۶: ۷۲) استعاره‌های اخوان ندرتاً وجه شبه عینی و ملموس دارد و اغلب یکی از عناصر در آن‌ها معنوی است. گنجینه واژگان اخوان عامل موفقیت او در سرودن اشعار است. کلمات در شعر او در جای خود قرار گرفته‌اند. به طوری که نمی‌توان به جای آن‌ها معادلی قرار داد زمانی که با افتخار بنای شهر شوش را می‌ستاید، کلمه قصر را با تالار، طبنی، میانی، جنبی و حصار را با برج، بارو، ستوار، پولادین همراه می‌کند. بدون این که نیاز مبرم به صور خیال داشته باشد.

یا: "هاله‌ی گرم سعادت بافته با طوق گل‌های برومند" (اخوان، ۱۳۷۵: ۱۶۴)
اغلب کلماتی که انتخاب کرده بار مثبت و هیجان آمیز به همراه دارند. "با نثار بی دریغ ابرهای نعمت و راحت..." (همان)

اخوان در جایی که افسوس و دریغ بر ویرانه‌های بر جای مانده قصر را می‌خواهد

و "جمیل...." محسوس تر است. (همان: ۱۶۹-۱۷۰) با این اوصاف در واقع خاستگاه شهر بیروت در شعر او از سویی به جریان زندگی و تفکرات او و از سویی دیگر توجه او به گذشته عرب، نقش زنان در جامعه گذشته و حال عرب و اشغال سرزمین‌های عرب باز می‌گردد. در نهایت زن و وطن نماد اعتقادی پایدار و جاودانه درهستی او است زیرا از زن به مادر و از مادر به وطن رجعت می‌کند و با پریشان احوالی و فریادی پر از درد و اندوه می‌پرسد:

مَنْ بَاعَ اسَاوْرَكَ الْمَشْغُولَةَ بِالْيَاقُوتِ / وَقَصَّ ضِفَائِرَكَ الذَّهَبِيَّةَ / (همان: ۱۷۲)
 (دستبندهای یاقوت نشانت را که فروخت ؟ / بافه‌های زرینت را که بُرید /)

۲-۲-۱- زبان و لحن عامیانه

زبان نزار، زبان عشقی سرشار از عاطفه است، عاطفه‌ای که گاه از لحن محبت آمیز خارج شده و لحن اعتراض گونه به خود می‌گیرد. نزار در نوشته‌های خویش از زبان سومی نام می‌برد که در اشعارش از آن استفاده کرده است. این زبان سوم، زبانی است میان زبان درس و مدرسه و زبان مردم کوچه و بازار. از زبان آکادمیک منطقی و صواب و متانت را برگرفته؛ و از زبان عامیانه مرارت، جرئت و فتوحات متهورانه را؛ و هدف از زبان سوم این بود که قاموس را به خدمت زندگی انسان در آورد و اعتماد از دست رفته میان گفتار و نوشتار را برگرداند.

نزار بر این باور است که کسی چون او که به باز آفرینی در زبان دست می‌زند کار مخاطره آمیزی کرده است. مخاطره‌ای تازه در زبان که در هر روز سبب بالندگی و پیشرفت شاعر است و این عمل باعث پویایی زبان می‌شود و آن را از ایستایی و رکود باز می‌دارد. نزار زبان خاص خود را دارد. او درک درست از جهان را منوط به داشتن رابطه مشترک میان شاعر (انسان) و جهان می‌داند. (تلخیص از قبانی، ۱۳۸۲: ۳۵-۳۶ و ۶۹)

تصویرهای خیالی شاعر است که اثری ادبی خلق می‌کند.

شعر نو، خواه مثنور، خواه موزون، شامل اصلی دو گانه است: «ویرانگری زیرا زاده‌ی عصیان است و سازندگی، یعنی هر گونه عصیان در برابر قوانین موجود. اگر شاعر بخواهد اثری ماندگار را ابداع کند مسلماً ناگزیر خواهد شد که قوانین دیگری را جایگزین قوانین موجود کند، و گرنه از درهم ریختگی و بی‌شکلی سر بر خواهد آورد یکی از ویژگی‌های شعر این است که خود را در «صورت» به نمایش می‌گذارد و جهان را در جریان بیان جهان، سازمان می‌بخشد.» (ادوین، ۱۳۷۶: ۱۰۵)

نزار از شاعران نوگرایست که در کنار ویرانگری به سازندگی نیز پرداخته و آثار ماندگاری از خود بر جای گذاشته است. «وی در آثار ادبی پیشین غور کرده از فرهنگ هر قوم بهره‌ها گرفت و فکر و دیدش وسعت یافت.» (میرقادری، ۱۳۸۵: ۳۰۱) نزار با ابزار تلمیح و بیان مجازی، بار معنایی و کنایی کلمات و ترکیبات را غنا می‌بخشد و زمانی که می‌گوید:

من صادر خاتمک السحری انگشتی جادویت را که در مصادره گرفت

سخن از یک انگشتر عادی نیست بلکه انگشتی جادویی و معجزه آسا است که گوشه چشمی به داستان حضرت سلیمان و ربوده شدن انگشتر توسط اهریمن نیز دارد. در دیدگاه شاعر انگشتر نشانه هویت است به همین خاطر جویای عظمت از دست رفته و هویت خویش و وطن است. یا ترکیباتی متناقض نما یا عاطفی چون "ماء النار، العصفورالدوری، عین تقابل الاهداب، احلی لؤلؤو... (قبانی، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۴) علاوه به معنای اولیه و قریب، نزار چشم به معانی پنهان و بعید دوخته است، زیرا "ماء النار": آب آتش، سخن از آتشی است که همچون آب روان است و به جای خاموش کردن آتش، آن را شعله‌ورتر می‌کند و حس انتقامجویی او را بیدار می‌سازد." العصفور

الدوری": گنجشک خانگی، که در یک بعد مظلومیت شهر (مردم) بیروت را نشان می‌دهد و در بعد دیگر، اشاره به زنش (بلقیس) یا در معنایی فراگیرتر زنان جامعه عرب دارد که مظلومانه وبی گناه به خاک و خون نشسته‌اند. یا در بیت: من کان یفکرُ انَّ العینَ تقابلُ فی یومٍ ضدَّ الاهداب؟ (همان: ۱۷۴) (چه کسی گمان می‌کرد روزی چشم به جنگ مژگان برخیزد) وی با انتخاب کلماتی متناسب چون چشم و مژگان که انتظار همراهی و همدوشی را می‌طلبند به مقابله‌ای جانسوز اشاره دارد یعنی جنگ داخلی لبنان. با اعتراض جامعه‌ای را به نقد می‌کشد که برادر کشی سرگرمی روزانه‌ی آنهاست. یا احلی لولوه اهداها البحر... کای زیباترین مرواریدی که دریا پیشکش کرد...

بیروت در نظر شاعر چنان ارزش و زیبایی دارد که گویی مرواریدی است و هدیه‌ای از سوی دریا! اگرچه زبان نزار در ظاهر ساده است و او بدون تغییر در ساختار یک جمله، و یا رهایی از قید و وزن و قافیه، سخن خویش را می‌گوید، اما در خلال دو ساخت ساده و روان، ژرف ساختی عمیق و قابل تأمل می‌طلبد زیرا زبان او چند بُعدی است زنی که الهه‌ی عشق است و به اسارت رفته و شهری که جلوه جمال است و ویران شد.

۲-۳- تصویر پردازی

نزار شاعر تصویرپردازی است که خاستگاه عناصر تصویر پرداز او اغلب از اقلیمی مؤنث سرچشمه گرفته است. یعنی زن و زیبایی هایش در خیال شاعر همچون سرزمینی تصور شده است و از طرفی سرزمین‌های جهان عرب به ویژه بیروت با همه‌ی اتفاقات خوب و اندوه‌بارش دست مایه‌ی شاعر برای تصویرپردازی بوده‌اند و در قصیده مورد نظر عناصر تصویرسازی آن سرزمین بیروت و حوادثی است که بر اثر جنگ داخلی محتمل شده و همسرش بلقیس. بیروت با تمام زیبایی اش در وجود بلقیس تجلی یافته است. در تصاویری که شاعر بیروت را ترسیم می‌کند، نماد هاز

بسامد بالایی برخوردارند مانند: زن، انگشتر، دستبند، کارد، مروارید، گنجشک، گل سرخ، زنبق، و باد بیزان و... و حتی خود بیروت.

در این قصیده واژه‌هایی را متناسب با موضوع و زبان خویش بر می‌گزیند. کلماتی که مجموعه‌ای از مفاهیم و معانی به دور آن‌ها تنیده است. این‌ها سمبل‌هایی هستند که بر ساخته ذهن نزار است و «مسبق به سابقه» نیست.

استعاره کنایی عنصر خیال دیگری است که بعد از سمبل‌های شخصی شاعر، جلوه‌ی بیشتری دارند و در چارچوب این استعاره هر غیرانسانی که نقش منادایی بپذیرد استعاره کنایی است و در این قصیده نمونه‌های فراوان از این نوع منادا را داریم:

«قومی کی یبقی العالم یا بیروت» (برخیز تا جهان بر جای ماندای بیروت

«یا وردتّه الجوری» ای گل سرخ کامکاری)

(قبانی، ۱۳۸۲: ۱۷۴-۱۷۶)

من ذبح الفرح النائم فی عینیک الخضر اوین؟ (همان: ۱۷۲) شادی خفته در چشمان سبزت را چه کسی بسمل کرد.

در این نوع استعاره شاعر به پدیده‌های بی جان روح و حرکتی می‌بخشد و از این طریق شعر خویش را زنده و پویا می‌گرداند.

۲-۳-۲- استعاره‌های کنایی

از دیگر عنصرهای خیال موجود در این قصیده، بعد از استعاره‌های کنایی می‌توان به ترکیبات اضافی اشاره کرد که اغلب اضافه‌های توضیحی (بیانی) و اختصاصی است.

مروحه الصیف: (بادبیزان تابستان)، رماد الحرب: (خاکستر جنگ)، زنبقه البلدان: (زنبق سرزمین‌ها)، قصیده ورده: (سرود گل سرخ)، یا حقل اللؤلؤ: (باغ مروارید)، بیروت

الفوضی: بیروت ناهنجارها و آشفتنگی

یا بیروت»، پیوسته به دوست داشتن بیروت تأکید می‌کند. بیروتی که گاه ناهنجار و آشفته، گاه کفرآلود، گاه مکان داد، گاه قاتل همسرا و گاه پناه گاه روحی و انزوای شاعر است. این کلمات خاص در تکرارهای شاعر دو دسته هستند کلماتی که گاه بار منفی دارند و گاه مثبت و از این جا آرایه تضاد شکل می‌گیرد، نزار هنرمندانه تضاد معنایی را همسو با تکرار متناوب واژگان به خواننده منتقل می‌کند:

نتیجه

« تطبیق یا مقایسه، منبعی سرشار از منابع معرفت بشری است، انسان در بررسی‌های مختلف و متنوع خود، مقایسه و تطبیق را راهی برای دستیابی به حقایق اصلِ مربوط به حوزه‌های پژوهش خود برگزیده است. » (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۱)

از وجوه اشتراک میان شعر شوش اخوان و بیروت نزار می‌توان به سهل و ممتنع بودن زبان آن‌ها اشاره کرد که هر خواننده‌ی آشنا به ادبیات این مشخصه را در شعر آنان می‌یابد. در شعرهای عاشقانه‌ی نزار قبانی، بیش از هر چیز، جرئت و بی‌پروایی در اختیار مضامین بکر و بی‌سابقه، لطف دستمایه‌ها، زیبایی تشبیهات و استعاره‌ها و شکوه تصاویر خاص و جاندار مشهود است و این همه در زبان بس نرم و هموار و سهل ممتنع و در وزن و موسیقایی سازوار و روان القا می‌شود. رسانایی این مضامین تنها از وسیله‌ی کارآمدی چون زبان شعری نزار قبانی بر می‌آید که به زبان گفتار نزدیک و از مفاهیم و عناصر فرهنگ عامه سرشار است. و گاه از مفرداتِ گویش‌ها هم مایه می‌گیرد.

اخوان و نزار حجم قابل توجهی از مفاهیم را در درون کلمات به ظاهر ساده و عامیانه تعبیه کرده‌اند که در عین سادگی تو در توست و نیاز به تأمل دارند.

هر دو شاعر در خلق یا بازآفرینی تصویر هنرچندانی ندارند. در شعر آنان تصویرهای خاصی که باعث حظ بصری خواننده شود بسیار کمیاب است واز نظر درک و کشف

توالی زمان سخن می‌گوید از صعود تا سقوط، از کاخ‌های سر به فلک برافراشته با ستون‌های غول آسای در خاک طپیده. مانند واژگان: " تقویم / تاریخ / طومار و اعصار... " که تنها یک بند این شعر را به خود اختصاص داده‌اند از یک برهه‌ی زمانی که حالا طی حادثه‌ای شوش را دچار دگرگونی کرده سخن نمی‌گوید بلکه سخن از گذشته‌های بسیار دور، یعنی آغاز تأسیس شوش و سلسله‌هایی که یکی پس از دیگری آمده و شوش محل استقرار و حکومت آنان بوده‌اند را به تصویر می‌کشد.

خصیصه دیگر زبانی این دو شاعر از این قرار است که هر چند رگه‌هایی از فخر و شکوه در شعر نزار نمایان است، اما شعر او بیشتر رقیق است و ظرافت و زیبایی دارد، بر خلاف اخوان که شکوه و زیبایی در کنار هم در شعرش نمود می‌یابد.

لحن، عنصر دیگری که در زبان شعری مطرح است در شعر اخوان حسرت آمیز، سرشار از دریغ و افسوس است، در حالی که لحن نزار در نوسان است گاهی تند و تلخ است و گاهی توأم با تمنا و ندامت و افسوس.

از همان آغاز که نزار از بیروت می‌گوید تا پایان قصیده، بیروت در مقابل ظلم و بیدادی که به او شده سکوت کرده و لب به شکایت نمی‌گشاید. سکوتی که از نجات و شرم زنانه‌ی او سرچشمه می‌گیرد. اما شوش اخوان به جوش می‌آید، می‌خروشد و از سینه بانگ بر می‌آورد.

سرانجام باید در یک جمله در باب وجه افتراق این دو شاعر گفت: اخوان مانند نزار نتوانست هویت جهانی را به عناصر شعری خصوصاً انسان ایرانی خویش بدهد. کاری که نزار به راحتی در سراسر اشعارش نسبت به جنس مؤنث داشته است و جهان و جنس مؤنث را همگام با هم پیش برده و می‌گوید: «آن که دوستدار زنی است، دوستدار وطن است و آن که به رخسار زیبا دل می‌بندد به جهان دل باخته است.» (اسوار، ۱۳۸۲: ۴۲).

